حكمتهاي درخشان )آيا حقيقت با سخن مردم تغيير مي كند؟(

علي رضا نعمتي

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت امام موسي بن جعفر(عليه‌السلام) در ادامه بيان حكمت‌هاي درخشان خطاب به هشام بن حكم مي‌فرمايند:

“يا هشام، لوكان في يدك جوزة و قال الناس لؤلؤة ماكان ينفعك و انت تعلم انها جوزة ولو كان في يدك لؤلؤة و قال الناس انها جوزة ماضرك و انت تعلم انها لؤلؤة”: ”اي هشام، اگر گردويي در دست تو باشد و مردم بگويند آن "لؤلؤ” (جواهري گران قيمت) است، اين سخن هيچ نفعي براي تو ندارد و آن گردو، لؤلؤ نخواهد شد چرا كه تو مي‌داني آن چه داري گردويي بيش نيست و اگر لؤلؤيي در دست داشته باشي ولي مردم بگويند آن يك گردو است كه در دست داري، اين سخن ضرري به تو نمي‌رساند زيرا كه تو مي‌داني آن چه در دست داري لؤلؤ است نه گردو”.

از اين كلام مبارك، مطالب عميقي برداشت مي‌شود كه به بعضي از آن‌ها اشاره كرده و توضيحاتي پيرامون آن‌ها خواهيم داد:

برداشت اول: نسبت به آن چه داري (چه فكر و انديشه و چه اخلاق و رفتار و يا ساير چيزهايي كه داري) چشمان واقع بين داشته باش و به سخن مردم كه خلاف واقعيت حرف مي‌زنند ترتيب اثر نده، نه آن‌جا كه آن چه در دست داري ارزشمند است ولي مردم آن را بي ارزش مي‌دانند و نه آن جا كه مطلب بالعكس است.

مثلاً اگر تو از لحاظ معنوي از خواب غفلت بيدار شده و به سوي خداوند بازگشته و راه راست و صراط مستقيم دين را در پيش گرفته‌اي و چنان متحول و روحيه ات عوض شده كه تنها خدا را سرپرست و ولي خود مي‌داني، اين گوهري است بي نهايت ارزشمند كه ممكن است مردم عصر غيبت به خاطر كمي معرفت به امام زمان(عليه‌السلام) آن را عقب ماندگي و چيزي بي ارزش بدانند و با سخنان خود بخواهند نظر تو را نسبت به آن و ارزش بي نهايت آن برگردانند تا تو اين جواهر ارزشمند معنوي را چون گردويي بي ارزش بر زمين بيفكني و مانند آنان فكر كني و در دين خود جدي نباشي.

از طرف ديگر گاهي ممكن است آن چه در دست داري در حقيقت چيزي بي ارزش باشد. مثلاً به خاطر غفلتي كه در زمان غيبت امام زمان(عليه‌السلام) بر افكار مردم حكم فرما است تو هم مانند آن‌ها از امام زمانت غافل باشي و چيزهايي برايت مهم باشد كه در نظر خدا و امام زمان(عليه‌السلام) بي ارزش است مانند گردويي كه كودكان در دست دارند و آن را از يك سنگ جواهر كه ميليارد‌ها برابر آن گردو، ارزش دارد، با ارزش‌تر مي‌دانند، شايد تو هم نسبت به آن چه در دست داري چنين باشي و مردمِ غافل اين گردوي بي ارزش تو (زندگي غرق در ماديات و ظواهر دنيا) را جواهري گران قيمت بدانند، در اين حال نبايد حرف مردم را ملاك عمل خود قرار دهي و زندگي بي ارزش مادي خود را با ارزش بداني كه هيچ گاه نظر نادرست مردم اين گردو را جواهر نخواهد كرد و روزي– كه آن روز دير نيست– چشمان غفلت زده ات باز خواهد شد و وقتي از خواب غفلت بيدار شدي خواهي ديد كه گول تعريف‌ها و سخنان فريبنده مردمي‌را خورده‌اي كه كودكاني خردسال در امور معنوي بودند و از رشد فكري و معنويت بهره‌اي نداشتند.

برداشت دوم: تفاوت فكر بشر با وحي يا فرق بين فلسفه و حكمت

مطلب ديگري كه از كلام حكيمانه امام(عليه‌السلام) برداشت مي‌شود تفاوت بين فكر بشر و وحي است، آن چه انسان با فكر خود به آن مي‌رسد گاهي مطابق حقيقت و گاهي خلاف حقيقت است. لذا افكار بشر، حتي دانشمندان بشري در بسياري از موارد با حقيقت مطابقت ندارد، زيرا افكار بشر نتيجه اطلاعات او از حقايق اشياء است و اين اطلاعات در بسياري از موارد ناقص و خلاف حقيقت و گاهي مطابق با واقعيت است.

منشاء اختلاف بين انبياء (عليهم‌السلام) و فلاسفه بشري

از همين رو، هميشه بين انبياء (عليهم‌السلام) و بعضي از دانشمندان بشري در بسياري از موارد اختلاف وجود داشته، زيرا آن دانشمندان بر اساس اطلاعات ناقص بشريِ خود حقيقت چيزي را مطرح كرده‌اند اما انبياء (عليهم‌السلام) بر اساس علم حقيقي و وحي الهي حقايق را بيان فرموده‌اند. لذا در تعريف محصولات فكري بشر كه "فلسفه" نام دارد گفته‌اند: “هي معرفة حقايق الاشياء بقدر الطاقة البشرية”؛ فلسفه، شناخت حقايق اشياء است بر اساس توان فكري بشر (نه تمام حقيقت آن چيز)، اما حكمت از زمين تا آسمان با فلسفه فرق دارد، زيرا حكمت بيان حقايق اشياء از جانب پروردگار به وسيله وحي يا الهام است، لذا خداوند متعال در قرآن كريم در موارد متعدد حكمت را از جانب خود دانسته و فرموده است: “يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا”: [1] “خداوند به هر كس كه بخواهد حكمت عنايت مي‌فرمايد و هر كس را كه او حكمت عنايت فرمود حقيقتاً خوبي‌هاي بسيار به او داده شده است”.

و مي‌فرمايد: “وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ”: [2] “حقيقتاً ما به لقمان حكمت داده بوديم”.

اما در هيچ كجاي قرآن، خداوند نفرموده است كه ما فلسفه به بشر عنايت فرموديم زيرا بديهي است كه فلسفه چيزي جز نتايج فكري بشر نيست و نتايج فكري بشر، هميشه مطابق با واقعيت نيست بلكه گاهي مطابق و گاهي خلاف واقعيت است در صورتي كه اگر خداوند علم چيزي را به انسان عنايت فرمايد محال است حتي در يك مورد خلاف واقعيت باشد زيرا خداوند علم مطلق است و علم حقيقي كه تنها از جانب خداوند توسط پيامبران به بشر عنايت مي‌شود هيچ گاه خلاف حقيقت و واقعيت نيست.

از اين جهت امام(عليه‌السلام) مي‌خواهند با اين كلام حكيمانه ما را به باز كردن چشم هايمان در شناخت حقايق اشياء دعوت فرمايند كه تو بايد حقيقت چيزي را كه در دست داري بر اساس علم حقيقي كه از جانب خداوند به انسان مي‌رسد بشناسي نه بر اساس حرف مردم كه طبق افكار خود، سخن مي‌گويند و نمي‌توانند حقيقت را به تو بشناسانند.

امام(عليه‌السلام) در اين بُعد از سخن حكيمانه خود نمي‌خواهند بفرمايند كه از سخن مردم روبگردان و به سخن خود و شناخت خودت تكيه كن زيرا تو هم يكي از مردم هستي بلكه اگر مي‌خواهي حقيقت چيزي را كه با آن سر و كار داري بشناسي و مثلاً بداني آن چه در دست داري طبق مثال امام(عليه‌السلام) لؤلؤ است يا گردو، نبايد به منبع اطلاعات فكري بشر مراجعه كني چه آن بشر، ديگران باشند چه، خود تو باشي زيرا بشر عالم به همه حقايق نيست و به اعتراف دانشمندان با انصاف، چون طفلي خردسال در برابر اقيانوسي از مجهولات است.

بنابر اين انسان حقيقت بين، بايد به منبع حقيقي علم مراجعه كند تا حقايق را از ديد آن منبع علم بي نهايت، آن چنان كه هست مشاهده كند و آن منبع چيزي نيست جز وحي الهي و سخن پروردگار كه توسط نمايندگان او و پيشوايان معصوم بيان مي‌شود تا مردم در شناخت حقايق گرفتار مجهولات فكري خود نشوند و عمر خود را كه سرمايه غير قابل جبران است در بيابان‌هاي جهالت بشري كه سراب‌هاي به ظاهر علمي در آن‌ها فراوان يافت مي‌شود، تلف نكنند.

آيا اين قرآن كريم نبود كه بر اساس وحي الهي، جامعه بشري را در چهارده قرن قبل به سوي حقايق علمي رهنمون مي‌شد و در ابعاد مختلف زندگي بشر، حقيقت اشياء را به آن‌ها نشان مي‌داد و هنوز هم مي‌دهد اما بشر نادان به آن توجهي نكرده و حقايق را بر اساس افكار ناقص خود به شكل ديگري ديده است؟!

سرگرداني بشر پس از غدير خم، نتيجه روي گرداندن از علم حقيقي و حركت بر اساس افكار ناقص بشري بود

به عنوان نمونه، قرآن كريم در چهارده قرن قبل امامي معصوم چون علي بن ابي طالب(عليه‌السلام) را به عنوان پيشوايي كه حق و عدالت را براي مردم به ارمغان مي‌آورد معرفي فرمود و آنان را دعوت كرد تا اين لؤلؤ گران بهاي امامت و هدايت بشر را با چشم باز ببينند و دست از دامان او بر ندارند و با رهبري او رضايت پروردگار را به دست آورند، چرا كه بدون او بشر نه تنها در فهم صحيح قوانين الهي كه در قرآن بيان شده، دچار سردرگمي خواهد شد بلكه با دست كشيدن از دامان او از نعمت‌هاي بزرگي چون صلح و عدالت حقيقي در جهان، محروم خواهد شد و خداوند از مردمي كه چشمان خود را بستند و اين گوهر گران بهاي معنوي را در دست خود نديدند و به او كه معدن علم و هدايت بشر بود بي اعتنايي كردند، ناراضي خواهد بود.

تمام اين حقايق در يك آيه از قرآن كريم بيان شده است: “الْيَوْمَ أكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإسْلَامَ دِينًا”[3]؛ كه اين آيه به صراحت و به اتفاق همه مسلمانان، پذيرش امامت و رهبري علي بن ابي طالب(عليه‌السلام) را سبب كامل شدن دين و روش زندگي مي‌داند. ‌ ‌

بنابر اين بدون علي(عليه‌السلام) دين مردم و روش زندگي آنان (دين يعني روش زندگي) ناقص خواهد بود و اما ناقص بودن نعمت‌ها در زندگي بشر بدون هدايت و رهبري علي بن ابي طالب(عليه‌السلام) نيز در اين آيه شريفه كاملاً مشهود بوده چرا كه بشر بدون او دائماً در جنگ و اختلاف به سر برده و تا روزي كه به امامت و ولايت آن حضرت اعتراف ننمايد در اين حالت خواهد ماند و دچار اختلاف و درگيري خواهد بود و خداوند متعال هم از او راضي نخواهد شد، آن‌جا كه فرموده است: “وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإسْلَامَ دِينًا:” يعني چنان چه علي(عليه‌السلام) را به عنوان رهبر و مجري قوانين قرآن در زندگي خود بپذيريد من از دين اسلام و روش شما به عنوان دين و روش زندگي صحيح انساني راضي خواهم بود، والا از شما ناخشنود بوده و با خانه نشيني علي(عليه‌السلام) و امامان معصوم پس از او كه همه مجريان دين من هستند بر شما خشم گرفته و نتيجه اين ناخشنودي بلاها و اختلافات و سرگشتگي‌ها و فساد و خون ريزي و همه نوع نابساماني خواهد بود.

آيه فوق تنها يك حقيقت كليدي و سرنوشت ساز را به ما نشان داده است، اما ما انسان‌ها نخواسته‌ايم اين حقيقت را ببينيم بلكه بر اساس ايده‌ها و افكار ناقص خود حركت كرده و براي توجيه رفتار خود با علي(عليه‌السلام) و فرزندان معصومش، فلسفه بافي‌ها و افكار ناقص خود را به نمايش گذاشته‌ايم و به جاي او زندگي جاهلانه و به دور از حقيقت را پذيرفته و همه نوع بدبختي و سيه روزي را پذيرا شده‌ايم.

اين تيره روزي نتيجه محور قرار دادن افكار كساني است كه خود را ديروز و امروز از دانشمندان بشر دانسته و به حقيقت گوهري كه خداوند به آن‌ها داده است بي اعتنايي كردند، لذا امام موسي بن جعفر(عليه‌السلام) مي‌فرمايند: “اگر گردويي در دست داشتي و مردم گفتند لؤلؤ است نفعي به حال تو نخواهد داشت و گردو لؤلؤ نخواهد شد”؛ يعني وقتي افرادي غير معصوم كه خداوند اجازه هدايت و رهبري بشر را به آن‌ها نداده، آمدند و زمام امور مردم را در دست گرفتند، با تعريف‌ها و تمجيدها و فلسفه بافي‌هاي آنان اين گردوي بي ارزش هرگز لؤلؤ گران سنگ و شايسته نخواهد شد و سپس مي‌فرمايند: “و اگر لؤلؤيي در دست داشتي و مردم گفتند گردويي بيش نيست، از ارزش آن لؤلؤ كاسته نخواهد شد و ثروت بي نهايتي كه در دست داري به واسطه سخن مردم تبديل به شي‌ء‌‌اي بي ارزش نمي‌شود”؛ يعني وقتي تو ولايت علي بن ابي طالب(عليه‌السلام) را پذيرفتي اين گوهر الهي با سخن مردمي كه علي(عليه‌السلام) را يك انسان معمولي مي‌دانند، هرگز تبديل به انسان معمولي نخواهد شد و تو نبايد بر اساس افكار جاهلانه و دور از حقيقت مردم نادان حركت كني.

ضررهاي سه‌گانه تكيه بر افكار بشري در شناخت حقايق

بنابر اين دومين برداشت از سخن حكيمانه حضرت موسي بن جعفر(عليه‌السلام) آن است كه ما انسان‌ها بايد محور شناخت حقايق و معرفت به هر چيزي را، چه در مسأله امامت و رهبري بشر و چه در مسأله توحيد و خداشناسي و يا ساير مسائل فردي و اجتماعي را، علم حقيقي و وحي الهي قرار دهيم و هرگز بر محور افكار بشري كه بر اساس اطلاعات ناقص او تنظيم شده حركت نكنيم كه اگر چنين كنيم سه ضرر مهم را در زندگي تجربه خواهيم كرد:

اول: روش زندگي ما ناقص خواهد بود نه كامل (برداشت از: “الْيَوْمَ أكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)” و روشن است كه آثار زيان بار مادي و معنوي در روش ناقص زندگي قابل جبران نيست همان طور كه وقتي انسان پاي خود را از دست بدهد و بر صندلي چرخدار بنشيند، هرگز نخواهد توانست مانند وقتي كه پاي سالم دارد حركت كرده و اين ضرر بزرگ را جبران كند.

دوم: نعمت‌هاي الهي را ناقص دريافت خواهيم كرد (برداشت از: “وَأتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي)” يعني نه صلح درستي در زندگي و جامعه جهاني مشاهده خواهيم كرد و نه عدالت حقيقي را حتي در خواب هم شايد نتوانيم ببينيم.

سوم: خداوند از ما ناراضي خواهد بود و اين روش را براي ما نخواهد پسنديد (برداشت از: “وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإسْلَامَ دِينًا)” در نتيجه انسان نه دنياي درستي دارد نه آخرت درستي و در هر دو سرا زيانكار خواهد شد.

بنابر اين با توجه به سخن حكيمانه فوق، بايد روش فكري خود را اگر جز اين است عوض كرده و در شناخت حقايق كوچك و بزرگ زندگي، به معدن حقيقي علم، كه كلام پروردگار و سخنان امامان معصوم (عليهم‌السلام) است مراجعه كنيم تا خداي تعالي زندگي كاملي با تمامي نعمتها و خشنودي خويش را به ما عنايت فرمايد و شروع اين حركت، اعتراف به مقام والاي امامان معصوم (عليهم‌السلام) به عنوان سخن گوي پروردگار و "معدن علم حقيقي" است. اميد است با توجه به كلمات خاندان عصمت و طهارت (عليهم‌السلام) نسبت به حقايق چشمانمان باز و داراي بصيرت گرديم كه خداي تعالي فرمود: “إنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا”[4]: “اگر تقواي الهي داشته باشيد و آن چه را كه خداوند متعال فرموده به طور كامل رعايت كنيد، خداوند چشم بصيرت و قدرت تشخيص حق و باطل را در امور مختلف به شما عنايت خواهد فرمود.

[1] – سوره بقره، آيه 269

[2] – سوره لقمان، آيه 12

[3] – سوره مائده، آيه 3

[4] – سوره ا